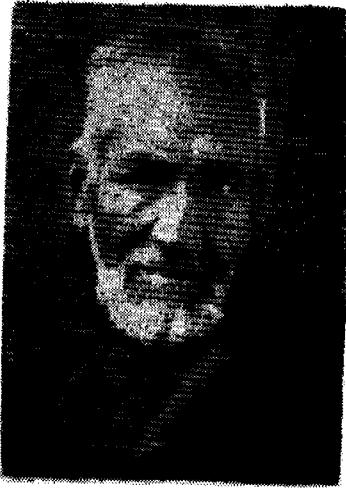


سر تیم بهار مست



## گزارش زندگی شادروان علی به آیین

پیش از آنکه یادداشتهای این دانشمند فرزانه نگاشته شود خوب است؛ تا اندازه‌ای به گزارش زندگی او بپردازیم.

نگارنده از خویشاوندان این شادروان آگاهی ندارم تا با پرسش از آنان بتوانم دانستنی‌های بیشتری را دربارهٔ دودمان و تبارش در دسترس خوانندگان گرامی بگذارم و آنچه در زیر می‌نویسم دریافته از روی یادداشتهای پراکنده‌ایست که در میان چند دفترچه و کتاب برجای مانده؛ از آن بهشتی مکان در دست دارم.

فرتوری هم که گراور آن چاپ می‌شود از بایگانی آجدانی نیروی زمینی شاهنشاهی است که بدستور سرکار سرهنگ منصوری داده شد و زیاد از سپاس بسیار از سرکار سرهنگ نامبرده؛ آفرین فراوان هم دارم، که پس از یازده سال که از مرگ آن‌مرد می‌گذرد؛ توانستند به زودی آنرا از میان پرونده زیاد پیدا کنند.

آنچه که از یادداشتهای بدست می‌آید:

۱- از روی شناسنامهٔ برجای مانده؛ نامش: علی فرزند؛ ملا رحیم (پدر) و محبوبه (مادر) و در سال ۱۲۵۲ خورشیدی هجری؛ در ده سنقر (سنقر) پایه جهان گذارده آشکار می‌گردد؛ که از تیرهٔ کردهای ایرانی است.  
(روزنامه‌زایش نوشته شده و تاریخ نوشتن شناسنامه هم: ۱۳۱۷/۱۰/۱۷ و به شماره ۲۹۱۳۷ از تهران بوده است)

۲- آنچه که پیدا است؛ خود او؛ خانواده‌ای را پی‌ریزی نکرده و زن و فرزند نداشته است. زیرا از هنگامی که سرافرازی آشنایی با او را پیدا کردم؛ وی را تنها بی‌کس یافتیم و چون پرستاری نداشت و بیمار و درمانده هم بود؛ وی را در بیمارستانهای ارتش؛ در زمانی دراز (چند سال) بستری کردم.

زیاده بر آنکه؛ در میان دفترهایش؛ کارتی دیده می‌شود؛ با نشان شهرداری ولیکن بی‌تاریخ و به شماره ۹۷۷۰۴ که نوشته است:

نام و نام خانوادگی رئیس خانوار آقای علی - به آیین - شماره پرسش نامه ۱۲۱۲ بخش ۸ تعداد افراد خانوار یک نفر - نام و نام خانوادگی مأمور جواد کوتی

امضاء مامور این کارت نزد رئیس خانوار باید همیشه محفوظ بماند (در می‌یابم که این نوشته ؛ کارت جیره‌بندی است و شاید در سال ۱۳۲۰ که جنگ دوم جهانی بود و بیگانگان کم‌یابی خواربار را در کشور فراهم کرده بودند نوشته شده باشد) ۳- اندازه آموزش او به شیوهٔ امروزی هویدان نیست. زیرا ؛ در جوانی وی که کشور؛ دانشگاهی نداشت. ولیکن از یادداشتهای برجای مانده؛ برمی‌آید که این شادروان؛ - به زبانهای بیگانه (آلمانی و فرانسه و انگلیسی) آشنائی داشته که گاهی هم بستگی ریشه‌های واژه‌ها را در دفترهایش نوشته است .

۴- به تاریخ و جغرافیای باستان و کتابهای اوستا به ژرفی آگاه و چیره بوده و در بسیاری از یادداشتهایش در فراویز کتابها (کناره) از نویسندگان باخشم و دریغ و به سختی خرده‌گیری کرده است .

۵- از روی نوشته‌های دیگر که گفته خواهد شد ؛ پیداست از دانشهای روز تا آن اندازه بهره‌مند بوده‌است ؛ که رئیس دادگستری دامغان هم شده و در آموزگاری هم که برای کودکان دبستان پهلوی داشته است ؛ از سوی بهداری شهرداری تهران از وی بزرگداشت و ارج شناسی شده است .

یادداشتهای دیگرش هم می‌رساند که در هر باره ؛ مادی پژوهنده بوده است . چنانکه در یک دفتر می‌نویسد :

دو چیز سنگ مئانه رامیریزد و شاش (بول) راه اندازد :

- یکی هر نوه میوهٔ ریزی زرد از درخت عود

- و دیگر گیاه خار و خشک که پخته و بخوراند مانند چائی

- کارهایی که داشته :

۱- از روی نامهٔ نوشته شده به شماره ۲۳۴۵۴ جدی ۱۳۰۰ که آقای عمیدالسلطنه در پایان آن دستینه گذارده‌اند و مهر وزارت دادگستری هم (به نام وزارت عدلیه) خورده‌است ؛ برای ریاست دادگستری دامغان برگزیده شده و نوشته‌اند که بی‌درنگ به سوی کار نامبرده رهسپار گردد .

ب- در ۱۷ مرداد ۱۳۰۵ نیز این نامه از سوی بهداری شهرداری (به نام اداره صحیه و مشاغل و معاونت عمومی بلدیة) تهران به ایشان نوشته شده است :

### آقای آقا شیخ‌علی راد

نظر باینکه در نتیجهٔ مراقبت و زحمات شما و سایر آقایان همکاران محترمان اطفال دبستان پهلوی بخوبی از عهدهٔ امتحانات سالیانه خود برآمده‌اند اداره صحیه و مشاغل و معاونت عمومی از خدمات شما اظهار رضایت مینماید .

بدیهی است علاوه بر رضایت قلبی و وجدانی که برای شما حاصل است زحمات شما در نزد اینجانب و کفالت محترم پلیدیہ فراموش نخواهد شد ..  
دکتر ... (دستینه خوانان نیست)

این نامه گویای آن است که در کار آموزگاری بوده است .

به دستور تیمسار شادروان سرلشکر احمد نخجوان که وزیر جنگ بوده اند از تاریخ - ۱۳۱۷/۵/۱۳ به کارپاکنویس کننده در ارتش پذیرفته و سرگرم شده است .

در سال ۱۳۲۹ هم که نگارنده سرافرازی آشنایی با ایشان را پیدا کردم کارمند ارتش بود ؛ که برای گرفتن چندماه ماهیانه اش که پرداخته بودند برای گله مندی به نزد آمد و بی درنگ هم کار بایسته را برایش انجام دادم .

همین کارهای گوناگون ؛ گواه و گوینده آن است ؛ که شادروان به آیین شایستگی هر کاری را داشته تا آنجا که در سال ۱۳۰۰ به ریاست دادگستری شهرستان دامغان هم رسیده بود ؛ زیاده بر پژوهندگی و دانشهای ژرف که از یادداشت های در کنار کتابهایش به دست می آید .  
چگونگی زندگانی :

آنچه که در سال ۱۳۲۹ خود دیدم ؛ روزگاری رادرسختی و پریشانی بسر برده و در آمدش برای گذران زندگانی ؛ تنها ماهیانه (درجه استواری) بود که آنرا هم چند ماه به وی نپرداخته بودند . ولیکن پس از آگاهی ؛ کوشش شد که به کمک و یآوری دوستان و مردم خیراندیش (که خوشبختانه در ایران ؛ همواره بوده و هست و خواهد بود) زندگانی اش به خوبی و آسودگی بگذرد .

(دریغ که سازمانهای همکامی ما ؛ روش بایسته و شایسته ای ندارند که اینگونه مردان بزرگ و میهن پرست ؛ در زندگانی خویش ؛ بتوانند تا آن اندازه آسوده باشند که بهره سزاوار خود را به کشور و مردم بدهند و اگر دستگیری مردم نیکوکار هم نباشد ؛ اینگونه مردان ارجمند ، سالها زودتر از مرگ خداداد ؛ بر روی درماندگی و پریشانی از میان می روند و این خود ؛ ننگی بزرگ و شایان هرگونه سرزنش و خرده گیری برای ما بشمار می رود !!

تا زنده اند ؛ رنج و سختی می برند ؛ ولیکن پس از چند سال که مردند ؛ آنگاه برایشان گنبدو بارگاہ ساخته می شود !!)

آنچه که نگارنده آگاه است ؛ بزرگان نامبرده زیر پس از آگاهی از چگونگی زندگانی شادروان به آیین کمکهای شایانی به او کرده اند ؛

۱ - شادروان تیمسار سرلشکر احمد نخجوان که در هنگام وزارت جنگ دستور به کار

گماردن او را داده بودند .

۲ - بزرگوار مرد کم مانند ؛ که نمونه‌ی رسای يك ایرانی و رادمرد آزاده به شمار رفته و هزاران هزارتن از مردم ؛ تاکنون از دریای بی‌دریغ بزرگواری و بخشندگی‌اش بهره‌مند شده‌اند؛ شت‌دکتر اسفندیار یگانگی نماینده‌ی ارجمند زرتشتیان در مجلس شورای ملی و بنیادگذار جاهای ژرف در ایران است که بیشتر آبادانی‌های کشور وابسته به همین کار بزرگ این زیرمردگرامی بوده و به‌راستی سزاوار است که کتابها در باره‌ی چگونگی اندیشه و کردار و بزرگواریهایش نوشته شود ؛ تلاشید سایر توانگران بتوانند این روش آزادگی را از ایشان فرا گرفته و بکار بندند و آسایش مردم را فراهم سازند. کمکهای بسیاری به این شادروان کردند .

۳ - شادروان رستم ایرانی که چندسال است در بمبئی درگذشته و به آگاهی از پریشانی این دانشمند ؛ به اندازه توانایی از کمک در باره‌اش دریغ نمی‌کرد .

۴ - همچنین بازرگان ارجمند پارسی ؛ آقای فیروز مادن در همراهی با او کوتاهی نداشت .

۵ - از روی نوشته‌های آن شادروان ؛ آقای دکتر رکنی در بیمارستان شماره يك ارتش همراهی فراوان در باره‌اش کرده‌اند چنانکه می‌نویسد :

«آقای دکتر رکنی در بیمارستان شماره يك ارتش به‌معالجه این ناچیز بذل توجه کردند. اخلاق و پسندیده‌ی این «دکتر بزرگوار از تعریف و توصیف بچند کلمه ادا نمی‌شود . برای بنده از خود دوا خرید . چیزی را که در اینجا در دواخانه نداشتند»

۶ - همچنین در برگی که : «دانشگاه تهران - دانشکده پزشکی - آزمایشگاه آسیب شناسی» در بالای آن چاپ شده است نامه‌ای برای آقای دکتر سرخوش نوشته شده و نویسنده که نامشان آشکار نیست و دستپنه‌ای بدین گونه «دکتر صحتی» در پای نامه نوشته‌اند ؛ خواهش کرده‌اند که يك دست دندان خوب برای ایشان تهیه کنند . اگر بشود رایگان و گرنه همین آقای دکتر نویسنده برگردن گرفته‌اند که پولش را بپردازند .

شاید گروه زیادی دیگر ، همراهی‌های فراوان ؛ به این شادروان کرده باشند و آگاهی آن دردست نباشد نگارنده بایسته می‌دانم به روان پاک همه آنان درود فراوان بفرستم .

آنچه که پیداست و جای دریغ بسیار است ؛ آنکه این شادروان دانشمند که دلی سرشار ولبریز از مهر میهن ؛ ایران گرامی داشته ؛ روزگاری دراز رادرسختی و پریشانی بسر برده و همواره درخشم ویر آشفتنگی بسر میبرد . و با شعرهای گله‌گزارای سراینندگان ؛ خود را آرام می‌کرده است :

جایی از حافظ می‌آورد :

جای آنست که خون موج‌زند در دل لعل

زین تغابن که خرف می‌شکند بازارش

جسای دیگر باز از حافظ می‌آورد :

همای گو مفکن سایه شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد  
 و اگر توانایی و ابزار کار بایسته برایش فراهم می بود ؛ می توانست کارهای بزرگتی  
 را در باره فرهنگ و بیداری مردم این سامان انجام دهد !  
 با اینهمه ؛ تادم برمی آورد ؛ با همه رنجهایی که داشت اندیشه ایران او مغزش دور  
 نمی گشت . چنانکه در گوشه یکی از یادداشت های می نویسد :  
 « با فشار زمانه باید ساخت و بخلاف عقیده نباید بود بزبان ایران .  
 روانش شاد باد .

سرانجام پس از ۲ سال و ۶ ماه و بیست روز که در بیمارستان ارتش ؛ در سرویس داخلی  
 که زیر اداره تیمسار دکتر میرفخرائی بستری بوده بر روی ناتوانی زیادتن و زیادی سال و  
 بیماری رماتیسم در ساعت ۲۰ روز ۱۳۴۵ ر ۱۲۲۷ ر ۱۳۴۵ ر جان به جان آفرین داده ، بدرود زندگی  
 گفت . از رنج زمانه برآسود وهم پرواز با فرشتگان آسمانی گشت .  
 خدایش پیامر زاد ،



\* \* \*

احمد نیک طلب «یاور همدانی»

### «شراب شرم»

سرا پا ناز من - در خلوت دوش  
 ز چشم شب - شراب شرم میریخت  
 شب موی تو بود و دیده من  
 امید تشنه دشت جنون است  
 ز چشمت تا چو اشک افتادم ایدوست  
 بنا مردم ؛ متاع مردمی را  
 زیاران یاری «یاور» سراتر  
 مرا یاد تو با جان شد هم آغوش  
 بجادو - نرگس مست تو مدهوش  
 اسیر جلوه صبح بناگوش  
 لب لعل تو ای سرچشمه نوش  
 ز چشم روزگار انم فراموش  
 خدا را - گر خریدارند . مفروش  
 به تیمار دل بیمار میکوش ...